

مردم های متحرک!

"حضور فرماندهان سابق افغان در یک تشکل جدید" عنوان مطلبی است که روز سه شنبه ۱۳ مارچ جاری، در سایت خبری بی بی سی به شکل درشت و تحریک کننده ای به نشر رسیده است. این مطلب، چنانچه از عنوان آن پیداست، حاکی از تشکیل یک نهاد سیاسی جدید بنام (جبهه ملی) میباشد که به گفته بی بی سی "شماره از رهبران و فرماندهان احزاب جهادی و شخصیت هایی از احزاب خلق و پرچم سابق" را بدور یک پلتفرم در یک جبهه مشترک جمع نموده است. مصطفی کاظمی وزیر سابق تجارت در کابینه کرزی و اینک سخنگوی شورای موسسان این "جبهه"، ضمن مصاحبه مطبوعاتی خودش با بی بی سی می گوید که "توافق بر سر اهداف و ساختار تشکیلاتی این جبهه نهایی شده و به زودی رسماً اعلام خواهد شد". بنا به گزارش همین منبع "مارشال محمد قسیم فهیم مشاور رئیس جمهور کرزی، سید محمد گلاب زوی و نورالحق علومی از اعضای پارلمان (هر دو به ترتیب وزیر داخله و ژنرال بالا مقام رژیم دست نشانده شوروی و از رهبران شناخته شده خلقی و پرچمی - قطب نما) و برهان الدین ربانی رئیس جمهور پیشین (رهبر جمعیت اسلامی - قطب نما) از اعضای شورای موسسان این جبهه هستند". بموجب اظهارات منبع نامبرده "در این جبهه علاوه بر رهبران و فرماندهان ارشد احزاب جهادی، چهره هایی از احزاب کمونیستی سابق و همچنین متنفذان قومی و شخصیت های مستقل نیز حضور خواهند داشت. بدنه اصلی شورای موسسان را، اعضای هر دو مجلس پارلمان افغانستان تشکیل میدهد".

بدیهی است که موجودیت احزاب، سازمان ها، جبهات، اتحادیه ها، انجمن ها و از این قبیل نهادهای سیاسی، اجتماعی و مدنی ... در هر جامعه ای، نه فقط یک امر طبیعی بدور از هرگونه جدل و منازعه میباشد، بلکه ایجاد چنین نهادها و سهمگیری شان در یک پراتیک فعال در حیات اجتماعی، بخشی لاینفک از پروسه تحول و پیشرفت اجتماعی در هر جامعه ای محسوب میگردد که الزامات و ضرورت های معین و انصراف ناپذیری هم، بدان حکم می نمایند؛ چه در یک جامعه طبقاتی که اساس آن بر تضاد ها و نابرابری های اجتماعی بنا یافته است، پیشبرد امور آن هم بناگزی بر بستر یک مبارزه طبقاتی، روبهمرفته به ابزارها و ارگانیزم های ضروری مثل احزاب و دیگر نهادهایی مرتبط میگردد که هر کدام، خواست ها، تمایلات و منافع بخش های مشخصی از لایه های موجود اجتماعی را تمثیل و نمایندگی می نمایند؛ چه بسا که همین واقعیت بذات خود، در آن جامعه ای که بر پرچمش شعار آزادی، دموکراسی و عدالت اجتماعی نقش گردیده باشد، همچنان محکی میگردد برای آزمایش مصداقیت خود همین شعارها و موثریت عملی طرح ها و برنامه های نیرو های مختلف اجتماعی.

اما در سرزمین واقعیت افغانستان، وضع برمنوال دیگرست؛ در اینجا در نبود آزادی و استقلال بمثابه یک شرط بنیادین برای ظهور و تبارز هر گرایش عملی ترقیخواهانه و مردمی، نه نطفه دموکراسی در مفهوم واقعی مردم سالاری اش، می تواند جوانه زده و شگوفا گردد؛ نه ممکن است عدالت اجتماعی، هرگز محلی از اعراب یابد؛ و نه هم به آن تحزب همسو و هماهنگ با اوضاع و مناسبات اسارتبار حاکم بر جامعه، میشود بعنوان یک حرکت و جنبش قانونمند با دینامیسم درونی و مستقل

خودش نگریده و با همین صفت آنرا تعریف کرد. در چنین حال و احوالی، حزیت هم در واقع، کاریکاتوری از حزب است!

همه چیز در اینجا، در پرتو تلقینات سیاست اشغال و عمدتا در مدار نقشه کشی ها، اهداف و منافع مشترک قوای اشغالگر و ارتجاع متحدش به جریان می افتد که بنابراین، با درد و رنج، نیازها، انتظارات و در یک کلام، با سرنوشت توده های واقعی مردم، نمی تواند اصولا هیچگونه پیوندی داشته باشد. در اینجا **مرده های منحرفی** به تک و پو افتاده و همواره مانور میکنند که در اینکار هم، تنها و تنها به کمک و حمایت مستقیم اربابان امپریالیستی خودشان وابسته و متکی میباشند.

از همان سپیده دم تجاوز امپریالیستی در ۷ اکتبر بدینسو، یعنی در خلال پنجسال و اندی از اشغال کشور، فعل و انفعالات سیاسی آن - از کنفرانس بن، برگزاری لویه جرگه ها، راه اندازی "انتخابات" ریاست جمهوری و پارلمانی، ظهور قارچ گونه احزاب فرمایشی و اخیرا جریان مصالحه و آشتی میان جنایتکاران شناخته شده، تا شکل گیری "**جبهه ملی**" کنونی همین مرتجعین بعنوان تازه ترین نمونه - همه و همه بوضاحت نشان میدهند که جامعه عملا در چه مسیری در حرکت بوده و بنابراین، دورنمای محتوم و گریزناپذیر آن، چنانچه وضع بر همین وتیره ادامه یابد، چه می تواند باشد.

آنچه اما رویداد تازه، یعنی همین "**جبهه ملی**" مرتجعین را، بازهم و بیشتر از همه متشخص میسازد، همانا خصلت بنیادین بازیگران رسوای آن بمثابه مجموعه یی از خابنین ملی مزدور بیگانه و جنایتکاران آزموده شده میباشد که اینک با هم و در کنارهم، در یک جبهه واحد و مشترک با برنامه و هدف مشترک، صف کشیده اند؛ خابنین ملی و آدمکشان حرفوی شناخته شده ای که در طی سالیان متمادی، نه تنها دمار از روزگار مردم بی پناه کشور درآورده؛ نه فقط جامعه را از بنیاد ویران، و آنرا به سلاح خانه تمامی ارزش های والای انسانی مبدل نمودند، بلکه بعنوان دو جریان متخاصم گویا آشتی ناپذیر، خون های همدیگر خود شانرا نیز، ریختانده و استخوانهای هم را شکسته اند.

جنگ "**اسلام و کفر**" اینها که با سوء استفاده شیادانه از باورهای مذهبی مردم از یکسو، و از اندیشه ها و آرمان های بشریت مترقی عصر از جانب دیگر، عمدتا در خدمت نقشه ها و اهداف آزمندانه استعماری حریفان "جنگ سرد" بجریان افتاده و برای بیش از یکدهه، بود و نبود مردم ما را بازی گرفت، بعنوان غم انگیزترین تراژیدی ربیع آخر سده گذشته جامعه، برای ابد بخط قرمزین در دفتر تاریخ ثبت میباشد.

همین جهاد اسلام امریکایی و سوسیالیسم خروشچف - برژنف ... اینان بود، که سرآغاز روندی مشحون از چنان مصایب و حوادث جانکاه بی شمار گردید، که در بهترین حالت، شاهکار های خانمان برانداز دژخیمان روزگاران سپری شده تاریخ، یعنی کارنامه های چنگیزیان و هلاکوهیان جهانسوز را، در اذهان تداعی می نمایند.

روندی که در تداوم خونبار خودش تا ایندم، با همه آرایشگری های رنگارنگ اسلامی، از حاکمیت تتوکراتیک جهادی، امارت قرون وسطایی طالبی تا جمهوری اسلامی دست ساخت امریکایی ها، جامعه را در گرداب هولناکی از بحران های مزمن و درمان ناپذیر پرتاب، و تا مرز های تجزیه و انحلال هدایت نموده است.

بیهوده خواهد بود، چنانچه بکوشیم ترانامه ننگین خیانت های ضد ملی و جنایات ضد بشری همین جماعت بوقلمون بیگانه پرست را در اینجا، فهرست وار درج این یادداشت مختصر نماییم.

در سجل کارنامه های سپاه اینان، هیچ چیز قابل ذکری یافت نمی شود، که بدور از قلمرو فعالیت آخذه های حواس پنجگانه و براین مبنا، برون از دفترچه خاطرات بی پایان مردم زجر کشیده میهن مانده باشد. در وجدان بیدار توده های زحمتکش و وفاشعار مردم و بنابراین، در پیشگاه دادگاه بی رحم تاریخ، مدتهاست که اینان همه برای همیشه مرده اند.

اینان همان **مردگان متحرکی** میباشند که محض با تزریق تصنعی خون (یعنی با دالر، یورو، ین، و ریال و دینار) توسط اربابان شان، و در پناه توپ و تانک و B-52 های لشکریان متجاوز و اشغالگر شان، در صحنه نگهداشته، و چه بسا که مانور هم می نمایند!!!

با این وجود، عمده ترین سوال هایی که خودشان را بقوت در اینجا مطرح می نمایند، اینها میباشند که:

این جماعت اسلام نمایان به اصطلاح کفر ستیز، و متقابلا این خیل زندیقه های به اصطلاح اسلام گریز بالاخره باید تصریح نموده و مستدل سازند، که همان تضاد گویا آشتی ناپذیر **اسلام و کفر** خود شان را، که در پای آن سال های سال، جوی های خون را جاری ساختند، چگونه حل نموده اند، که اینک **"جبهه ملی"** مشترک با برنامه و اهداف مشترک شان را بنیان گذارده اند؟!

چه کسانی از اینان از اسلام خویش، و چه کسانی هم از کفر خود شان گذشته اند؟! از این پس مردم به چه دلیل شرعی و منطقی، به **اسلام و کفر** ایشان می باید اعتنا و اقتدا نمایند؟!

با کدام مستمسک دیگری مقدر خواهد بود تا مردم اینک، به **"ایمان داری، وطن پرستی و ملت خواهی"** این خائنین ملی میهن فروش اعتماد نمایند؟!

حساب آنهمه خون هایی که چه بنام **اسلام عزیز شان** و چه بنام **سوسیالیسم و انترناسیونالیسم** خروشچف - برژنف ریختانده اند، چه میشود؟!

اگر نه اینان، پس چه کسانی و چه وقت، باید تاوان اینهمه جنایات فراموش ناشدنی ضد بشری و ضد منافع علیای ملی ایشان را بپردازند؟! و ...

پس نیازی به اثبات ندارد، که نه اسلام نمایی ها و به همین سیاق، نه خرام های دروغین سوسیالیسم و انترناسیونالیسم پارینه اینان، و نه هم حزب سازی ها و جبهه سازی ها و از این قبیل تقلا های مذبحخانه و عوامغریب کنونی همین **مرده های متحرک**، یعنی هیچکدام را نمی شود و نه باید جدی تلقی نمود.

این دیگر کاملا روشن و مبرهن است که اینان، نه به اسلام و دیگر باور های مردم هیچگاهی اعتنا نموده و می نمایند؛ و نه هم به هیچ مکتب و ایده آل انسان گرای دیگری؛ مقوله های "ملت"، "میهن" و امثال شان هم، که در قاموس اندیشه و در تئوری و عمل اینان، کاملا ناشناخته و نامأنوس میباشند. ویرانی وطن، کشتن هموطن، و چپ و راست خیانت به مصالح علیای ملی، آن گواهینامه فراموش ناشدنی و خونبار تاریخ است، که برای همیشه و تا ابد، بر تابوت لاشه های کثیف همین **مرده های متحرک** حک گردیده است.

اگر دولتمداری ها، حزب سازی ها و جبهه سازی های ارتجاعی و ضد بشری همین خائنین ملی از نظر تئوریک، در یک تبنانی دیرینه میان امپریالیسم و ارتجاع و آنهم بر محور منافع مشترک ریشه داشته، و بر چنین پشتوانه مادی است که مانور ها و صحنه آرایی های سیاسی شان هم در پراتیک، بی هیچ ملاحظه و مانعه ای هر دم بمنصه ظهور می رسند! راز اصلی این گستاخی تاریخ اما، در واقع همانا

در خالی بودن عرصه نبرد، یعنی در کمبود یک عامل ذهنی اساسی و رهگشا باید نهفته باشد، که عمدتاً در فقدان یک نیروی انقلابی منضبط، رزمنده و قدرتمند توده ای تجسم می یابد.

تبانی امپریالیسم و ارتجاع خادمش و مشاطه گری های ضد انقلابی شان را، می توان و باید، مقدم بر همه با سازماندهی یک انتی تز انقلابی در وجود یک جبهه رزمنده و فراگیر مردمی، پاسخ گفته و بمصاف طلبید؛ این هم به هر معیاری، یک خواست و ضرورت عاجل و درنگ ناپذیر تاریخ میباشد.

اصولیت، جدیت و قاطعیت هر فرد و نیروی آزادیخواه و انقلابی و بنابراین، مصداقیت شعارها و برنامه های مبارزاتی ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی شان را، فقط و فقط در تمکین عملی به همین خواست اصولی و ندای رسای وحدت طلبانه، که نیاز مبرم و انصراف ناپذیر جنبش است، میشود به آزمون گرفته و تأیید کرد.

با رخوت، نظاره گری، ندانم کاری، پراگندگی، تکروی اندویدوآلیستی، خرده کاری و دیگر محفل بازی ها و تئوری بافی های خرده بورژواآبانه، ممکن نیست ره بجلو گشود، چه رسد به اینکه طلسم کارآیی های امپریالیسم و ارتجاع را بتوان خنثی، و جبهه متزلزل شان را درهم شکست.

بالآخره در بوته آزمون پراتیک است که میشود تأیید، حمایت و پشتیبانی توده های زحمتکش و ستمدیده مردم را کمایی نمود؛ و بر همین زمینه میباشد که تاریخ همچنان، بر رهروان و مدعیان یک روند آزادیخواهانه و انقلابی هم، بیگمان قضاوت خودش را خواهد نمود.

پیش بسوی یک وحدت اصولی و رزمنده همه افراد و نیروهای آزادیخواه و انقلابی!

جبهه متحد ضد امپریالیسم و ارتجاع - افغانستان

14 مارچ 2007

